

تأثیرگذاری متقابل حقوق بشر و صلح از منظر

حقوق بین‌الملل

داکتر مختار حسین حیدری*

چکیده

در حقوق بین‌الملل معاصر برای استقرار صلح مثبت باید به بسترهای شکل‌گیری خشونت، منازعه و جنگ توجه شود. این نوع نگاه بنیادین به مسئله جنگ و صلح، موضوع رعایت یا نقض حقوق بشر را به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در جنگ و صلح به میان می‌آورد. بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌مثابه بنیاد نظام بین‌الملل حقوق بشر، برای رسیدن به جهانی پر از آزادی، صلح و عدالت، راهی جز احترام به کرامت انسان‌ها و رعایت حقوق برابر آنان وجود ندارد. بر اساس هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر و با در نظر داشت تجربه‌های تاریخی و واقعیت‌های کنونی، می‌توان مدعی شد که بین نهادینه‌شدن حقوق بشر و استقرار صلح ماندگار و پایدار، تأثیرگذاری متقابل برقرار است؛ به‌طوری که تقویت هر کدام به رشد و توسعه دیگری منجر شده و تضعیف هر کدام می‌تواند زمینه‌ساز به خطر افتادن دیگری بشود.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، صلح، صلح مثبت، حق بر صلح.

* پژوهشگر حقوق بشر و استاد دانشگاه.

مقدمه

با وجود آن‌که بشریت همواره در مسیر رسیدن به صلح، تلاش کرده و سودای وصال آن را در سر پرورانده است، عملاً مدت قابل توجه از زندگی بسیاری از جوامع در زمان جنگ سپری شده و یا حداقل ترس از شیخ خوفناک جنگ بر زندگی انسان‌ها سایه افکنده است. به دلیل این‌که صلح همواره در معرض تهدید و مخاطره بوده، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، تاریخ شاهد تلاش‌های مستمر انسان‌ها برای رسیدن به صلح بوده است. صلح به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، موضوع بسیاری از علوم بشری است. حقوق بین‌الملل به صورت کلی و نظام بین‌الملل حقوق بشر به صورت خاص از جمله رشته‌های علمی است که برقراری صلح پایدار در داخل قلمرو کشورها و سپس در جهان را به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات و یکی از اهداف اصلی خود قرار داده است.

این تحقیق در صدد آن است که رابطه دوسویه میان احترام و نهادینه شدن ارزش‌های حقوق بشری از یک‌سو و مفهوم صلح مثبت از سوی دیگر را بررسی و تشریح کند. در این راستا ابتدا مفاهیم حقوق بشر، صلح، صلح مثبت و حق بر صلح توضیح داده می‌شود و بعد تحول تدریجی معنای صلح در حقوق بین‌الملل و جایگاه آن در نظام بین‌الملل حقوق بشر بیان خواهد شد. در ادامه تأثیرات متقابل حقوق بشر و صلح به بررسی گرفته شده و در پایان با نگاهی به پروسه کنونی صلح افغانستان، مباحث تحقیق جمع‌بندی خواهد شد. توجه به این نکته لازم است که در این تحقیق رابطه حقوق بشر با صلح و امنیت بین‌المللی بررسی نشده؛ بلکه موضوع این نوشتار رابطه میان حقوق بشر و صلح مدنی و اجتماعی در داخل قلمرو کشورها اما از منظر حقوق بین‌الملل است.

توضیح مفاهیم اساسی

برای روشن شدن موضوع بحث، در ابتدا لازم است برخی از واژه‌های کلیدی، از قبیل حقوق بشر، صلح، صلح مثبت و حق بر صلح به صورت مختصر توضیح داده شود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

الف. حقوق بشر

کلمه حقوق که در ترکیب حقوق بشر به کار رفته، جمع حق (به معنای امتیاز، اختیار و بهره) است؛ بنابراین، حقوق بشر (Human Rights) عبارت است از مجموعه امتیازات، اختیارات و بهره‌هایی است که هر انسان باید داشته باشد؛ اما اصطلاح «حقوق بشر» به دو معنای متفاوت استعمال می‌شود: گاهی به معنای یک اندیشه است و گاهی به معنای یک سلسله مقررات بین‌المللی. حقوق بشر پیش از آن‌که در قالب مجموعه مقررات و نهادهای نظارتی بین‌المللی به عنوان یک نظام حقوقی مطرح شود، در

محافل فکری به‌عنوان یک اندیشه وجود داشته است. حقوق بشر به‌عنوان یک اندیشه منسجم فلسفی - اخلاقی، سابقه تاریخی قدیمی‌تر از قرن هفدهم میلادی ندارد. در این قرن در ضمن نظریه قرارداد اجتماعی، مفهوم حقوق طبیعی توسط برخی از فیلسوفان و اندیشمندان مطرح شد. در دائره‌المعارف حقوق بشر نیز بیان شده است که «اصطلاح «حقوق بشر» خاستگاه نسبتاً جدیدی دارد. بعد از جنگ جهانی دوم، مردم بحث در مورد حقوق بشر را آغاز کرده‌اند. قبل از آن معمولاً از حقوق طبیعی یا قانون طبیعی صحبت می‌شد. هرچند واژه‌ها به مرور زمان تغییر کرده‌اند؛ اما مفهوم محوری آن یعنی این‌که همه مردم از حق‌های بنیادین مشخص برخوردار هستند، هم‌چنان دست‌نخورده باقی مانده است. نویسندگان گوناگون در فرهنگ‌های مختلف، تعریف‌های متفاوتی از حقوق بشر ارائه کرده‌اند؛ اما قدر مشترک این تعریف‌ها، حق بر زندگی، حق بر آزادی و حق بر مالکیت را دربرمی‌گیرد.» (Lewis, 2001: 747). منظور از نظام بین‌الملل حقوق بشر، یک نظام حقوقی است که از افراد و گروه‌ها در برابر تجاوز دولت‌ها نسبت به حقوق شناخته‌شده بین‌المللی آن‌ها، حمایت می‌کند (مهرپور، ۱۳۷۷: ۱۹). فلسفه وجودی نظام بین‌الملل حقوق بشر، اعتلای منزلت حق‌ها و امتیازات ناشی از شأن و منزلت انسانی است تا آن‌که با رعایت موازین آن در سراسر جهان، همه افراد به‌صورت یکسان از این امتیازات بهره‌مند گردند (فلسفی، ۱۳۷۵: ۲۳۷). یکی از نویسندگان در مورد ویژگی میان‌رشته‌ای بودن گفتمان حقوق بشر می‌نویسد: «حقوق بشر معاصر، گفتمانی ریشه‌دار و در عین حال چندبعدی است که از یک سو شاخه‌های مختلف فلسفه را درگیر بحث حقوق بشر کرده و از سوی دیگر حقوق‌دانان را. ارباب مذاهب نیز در این حیطه بی‌طرفی اختیار نکرده‌اند. حقوق بشر معاصر در بادی امر ادعای متواضعانه‌ای دارد و آن همانا تضمین حداقل حق‌های انسانی است که از عالم اخلاق پای به عالم حقوق گذاشته است؛ برای همه انسان‌ها صرف‌نظر از رنگ، جنس، مذهب، ملیت، نژاد و دیگر تعلقات عرضی.» (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۶: ۱۵).

ب. صلح

واژه صلح (Peace) در معنای لغوی به معنای رهایی از جنگ، آشتی، دوستی و سازش به کار می‌رود. در نگاه ابتدایی، صلح یعنی نبود جنگ و درگیری در روابط انسان‌ها و استفاده از روش‌های سیاسی یعنی مذاکره، بحث و گفت‌وگو برای حل اختلافات موجود. در فرهنگ سیاسی، صلح به معنای حالت آرامش در درون کشورها و روابط عادی با کشورهای دیگر، نبود جنگ و نیز فقدان تهدید است. از نظر روابط بین‌الملل، مقصود از صلح، احتراز از اختلاف و برخورد شدید با سایر کشورها است.

به عبارت دیگر، صلح در روابط بین‌المللی مترادف همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط میان کشورها با نظام‌های مختلف است که از طریق رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت، تمامیت ارضی هر کشور کوچک یا بزرگ، عدم مداخله در امر داخلی سایر کشورها و فیصله مسالمت‌آمیز مسائل بین‌المللی حاصل می‌شود (شفیعی، ۱۳۸۹).

بررسی بیشتر معنای صلح نشان می‌دهد که با گذشت زمان، مفهوم صلح به لحاظ ماهوی متحول شده و نگاه امروزی به ماهیت صلح، متفاوت از گذشته است. در گذشته در نظام حقوق بین‌الملل سنتی، صلح دارای مفهوم بسیط و مساوی با عدم برخورد نظامی بود؛ اما امروزه، صلح به دو معنای منفی و مثبت تقسیم می‌شود (توحیدی، ۱۳۸۰: ۶۲). صلح منفی صرفاً به معنای فقدان مخاصمه مسلحانه- اعم از داخلی و بین‌المللی- و در واقع «صلح حداقلی» است. بر اساس این برداشت از مفهوم صلح، هرگاه کشوری مورد تهدید، توسل به زور یا اعمال خشونت و تجاوز قرار نگیرد، صلح تحقق یافته است و تمام تلاش دولت‌ها در قالب حقوق و مقررات بین‌الملل عمومی این بوده است که از بروز چنین وضعیتی جلوگیری به عمل آورند و یا اگر این وضعیت پیش آمد، خاموش کردن شعله‌های آتش جنگ و اعاده صلح از طریق آتش‌بس مبادرت ورزند.

ج. صلح مثبت

علاوه بر صلح منفی، در حقوق بین‌الملل معاصر، صلح مثبت نیز مطرح شده است که گستره معنایی آن فراتر از نبود جنگ و آتش‌بس موقت است. «یافته‌های مطالعات صلح حاکی از آن است که صلح را باید چیزی فراتر از فقدان جنگ دانست؛ چرا که وضعیت صلح منفی یا صرف عدم جنگ، نمی‌تواند عدم وقوع جنگ در آینده را تضمین کند. در صلح مثبت به حالتی اشاره می‌شود که در آن سعی شده است تا علل بروز درگیری‌ها حل و فصل شود.» (وکیل، ۱۳۸۳: ۱۲۲). صلح مثبت به معنای استقرار نظام اجتماعی- انسانی است که در بردارنده سه مشخصه اصلی فقدان اعمال زور، آزادی فردی و برابری اجتماعی باشد. در واقع، صلح مثبتی از زمانی در جامعه‌ای برقرار می‌گردد که خشونت ساختاری و فرهنگی در آن وجود نداشته باشد و مقررات حقوق بشر در تمام ابعاد آن رعایت شود؛ بنابراین، بی‌آن‌که هدف کاستن از ارزش و اهمیت برقراری صلح منفی و نبود جنگ باشد، جایگاه، اهمیت و اعتبار صلح مثبت بسی بالاتر از صلح منفی است.

در اثر افزایش گستره معنایی صلح و شمولیت آن نسبت به صلح مثبت، در حقوق بین‌الملل معاصر نگاه به پدیده صلح، ریشه‌ای و بنیان‌نگر شده است. در این دیدگاه، باور بر این است که مبارزه با جنگ، مبارزه با نتیجه و معلول است و مبارزه با معلول- بدون پرداختن به علت‌ها و ریشه‌ها- مبارزه مؤثری

نخواهد بود. مبارزه با جنگ در صورتی کارساز است و صلح واقعی را به ارمغان می‌آورد که همراه با مبارزه با علت‌ها و زمینه‌های بروز خشونت باشد. بر اساس این دیدگاه، به‌عنوان مقدمه برای تأمین صلح و امنیت هم در حوزه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی، لازم است با فقر، گرسنگی، تبعیض، نقض فاحش حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین بشری و سایر انواع خشونت ساختاری و فرهنگی توجه شده و با این پدیده‌ها مقابله شود. در پرتو این تغییر نگاه است که مفاهیمی چون: صلح پایدار، صلح جاویدان، صلح جهانی و فرهنگ صلح مطرح شده است؛ بنابراین، مقصود از صلح پایدار، معنای جامع و گسترده صلح است که علاوه بر نبود جنگ و منازعه مسلحانه، شرایط متعدد برای استمرار وضعیت آرامش را نیز شامل شود. مقصود از «صلح جهانی» نیز وضعیتی است که در آن همه افراد، گروه‌ها و ملت‌ها با حفظ کرامت انسانی خود از زندگی همراه با عدالت، امنیت، مدارا و همکاری به‌عنوان یک «حق» برخوردارند و در تعیین سرنوشت خویش و در راستای حفظ این وضعیت در جهان فعالانه مشارکت می‌کنند (حقیقت، ۱۳۸۹).

د. حق بر صلح

صلح به معنای منفی و مثبت آن، یکی از مهم‌ترین موضوعات حقوق بین‌الملل عمومی است؛ اما حق بر صلح (Right to Peace)، یکی از مصادیق نسل سوم حقوق بشر بوده و موضوعی است که حقوق بشر را به مسئله صلح پیوند می‌دهد. در بخش‌های بعدی تحت عنوان «جایگاه صلح در نظام بین‌الملل حقوق بشر»، این حق بشری بررسی و تحلیل خواهد شد.

بنیاد اندیشه

تحول تدریجی معنای صلح در حقوق بین‌الملل

مرور متن معاهدات بین‌المللی صلح و سیاقی که در آن معاهدات منعقد شدند، نشان می‌دهد که تا نیمه قرن بیستم، یعنی زمان تصویب منشور ملل متحد و تأسیس سازمان ملل متحد، مفهوم صلح صرفاً به نبود جنگ و تجاوز کشوری به کشور دیگر محدود بود. در هنگام تصویب منشور ملل متحد در کنفرانس سانفرانسیسکو نیز دیدگاه غالب در خصوص مفهوم صلح، فقدان جنگ بود و مؤسسان سازمان ملل نیز با چنین دیدگاهی مبادرت به تدوین منشور ملل متحد کردند. «می‌توان این‌گونه استدلال کرد که صلح، موضوع اصلی حقوق بین‌الملل و هدف عمده همکاری سازمان یافته بین‌المللی است. زمانی که سازمان ملل متحد در پایان جنگ جهانی دوم تأسیس شد، تصور بر این بود که مهم‌ترین کارکرد این سازمان بین‌المللی، حفظ صلح و پیش‌گیری از جنگ دیگر است. ماده اول منشور ملل متحد، اهداف این سازمان را برشمرده است و اولین هدفی که فهرست شده، عبارت است از: حفظ

صلح و امنیت بین‌المللی.» (Lewis, 2001: 824).

چنین دیدگاهی که تا نیمه قرن بیستم دیدگاه غالب در عرصه حقوق و روابط بین‌الملل بود، به مرور زمان و به تدریج تغییر یافت. به‌ویژه پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام کمونیستی، گرایش به سمت صلح مثبت یا صلح ایجابی افزایش پیدا کرد. بررسی رویه مجمع عمومی سازمان ملل نیز بیانگر این است که این رکن سازمان ملل حداقل در سال‌های اول بعد از تأسیس سازمان ملل متحد، صلح را به معنای جلوگیری از عمل تجاوزکارانه و به‌کارگیری زور و روش‌های مسلحانه تلقی می‌کرد. در قطع‌نامه اتحاد برای صلح^۱ در سال ۱۹۵۰ که توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید، مفهوم صلح به جلوگیری از مناقشات و پایان دادن به جنگ‌ها و جلوگیری از دخالت‌های مسلحانه محدود شده است. گرایش به صلح مثبت به تدریج اتفاق افتاده و به‌خصوص بعد از پایان جنگ سرد، مجمع عمومی طرز تلقی قدیم خود از صلح را کنار گذاشته و به‌صورت صریح از صلح مثبت سخن به میان آورده است؛ به‌عنوان نمونه: در اعلامیه و برنامه عمل فرهنگ صلح^۲ مصوب دهم سپتامبر ۱۹۹۹ مجمع عمومی آمده است: «صلح فقط نبود جنگ نیست؛ بلکه یک روند مثبت و پویا و مشارکتی است که گفت‌وگو را تشویق می‌کند و حل و فصل درگیری‌ها را از طریق مسالمت‌آمیز با تفاهم و همکاری متقابل امکان‌پذیر می‌سازد.»

اکنون در اواخر دهه دوم قرن بیست و یکم می‌توان گفت که صلح به هردو معنا مورد توجه ارگان‌های مختلف سازمان ملل متحد است. از دیدگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد، صلح به معنای جلوگیری از بروز اختلافات و تلاش برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافاتی است که امکان دارد امنیت جهانی را به خطر بیندازد. اما با گذشت زمان برداشت شورای امنیت از صلح و امنیت، گستره وسیع‌تری به خود گرفته است. شورای مزبور در سال‌های پس از جنگ سرد با این برداشت که ماهیت و دامنه تهدید صلح، نقض صلح و عمل تجاوزکارانه که در ماده ۳۹ منشور آمده است، باید به‌صورت آزاد و منعطف تفسیر شود، مواردی چون: (۱) جنگ‌های داخلی در آنگولا، گرجستان، لیبیا، یوگسلاوی سابق و سودان؛ (۲) بحران‌های انسانی از جمله پاک‌سازی قومی در بوسنی و هرزگوین و رواندا؛ (۳) تغییر رژیم با استفاده از زور از جمله در برون‌دی و هائیتی؛ (۴) ارتکاب عمل تروریستی از جمله اعمال تحریم علیه لیبی در قضیه لاکربی، حمله به افغانستان برای سرکوب رژیم طالبان را به‌عنوان تهدید نسبت به صلح تلقی کرده است (امینی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۶۴). بعد از وقوع جنگ‌هایی ناشی از تفرق قومی و قبیله‌ای در دهه ۹۰ میلادی، شورای امنیت سازمان ملل متحد با استناد به منشور ملل متحد که

1. Uniting for Peace resolution.

2. Declaration and Programme of Action on a Culture of Peace.

بالقوه طبع قاعده‌ساز دارد، ایجاد و برقراری صلح را با حقوق اساسی بشر پیوند زده و پیوسته بر این امر تأکید گذارده است که نقض اصول یادشده، صلح بین‌المللی را به خطر می‌اندازد (فلسفی، ۱۳۹۴: ۱۴۳). در دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار^۱ که برنامه جهانی برای بازه زمانی ۲۰۱۵ الی ۲۰۳۰ است، هدف شماره ۱۶ به صلح، عدالت و نهادهای کارآمد اختصاص یافته است. بر اساس متن این دستور کار، یکی از اهداف جهانی این است که جوامع فراگیر و صلح‌آمیز تأسیس شود، دسترسی به عدالت برای همه فراهم شود و نهادهای کارآمد، پاسخ‌گو و فراگیر ایجاد شود. تأکید بر صلح، عدالت و کارآمدی و فراگیر بودن نهادها در کنار هم نشان می‌دهد که در این سند جهانی نیز صلح به معنای مثبت و جامع آن مورد نظر است؛ بنابراین، به‌عنوان جمع‌بندی این قسمت هم‌نوا با نویسندگان دائره‌المعارف حقوق بشر می‌توان گفت: «اکنون در جامعه بین‌المللی آگاهی در حال افزایشی وجود دارد که مفهوم صلح مشتمل بر چیزی بیش‌تر از به زمین گذاشتن سلاح است و خلع سلاح صرفاً یکی از قدم‌هایی است که باید در مسیر رسیدن به صلح برداشته شود. امروزه، در مطالعات صلح، با نگاه به صلح به‌عنوان یکی از مصادیق نسل سوم حقوق بشر، بر وابستگی متقابل صلح و حقوق بشر بیش‌تر تأکید می‌شود.» (Lewis, 2001: 825).

جایگاه صلح در نظام بین‌الملل حقوق بشر

نظام بین‌الملل حقوق بشر با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر^۲ در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد. این سند جهانی حقوق بشر مشتمل بر یک مقدمه و ۳۰ ماده بوده و بیانگر تفاهم مشترک ملت‌ها درباره حقوق و آزادی‌های اساسی انسان است که همواره باید مورد توجه، آموزش، احترام و عمل قرار گیرد. از میان سه دسته و به‌اصطلاح سه نسل از حقوق بشر، اعلامیه دو دسته حقوق، یعنی حقوق مدنی و سیاسی (حقوق نسل اول) و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (حقوق نسل دوم) را دربردارد. در زمان تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، نسل سوم حقوق بشر، یعنی حقوق همبستگی، شناخته‌شده نبود و لذا در متن این سند و برخی از اسناد بعدی حقوق بشری، از جمله کنوانسیون (میثاق) حقوق مدنی و سیاسی^۳ و کنوانسیون (میثاق) حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی^۴ (هر دو مصوب ۱۹۶۶)، به صلح به‌عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر پرداخته نشده است. با این حال در مقدمه اعلامیه جهانی، شناسایی کرامت و حقوق برابر برای همه انسان‌ها مبنای آزادی، عدالت و صلح تلقی

1. 2030 Agenda for Sustainable Development.
2. Universal Declaration of Human Rights.
3. International Covenant on Civil and political Rights.
4. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights.

شده است. در ماده ۲۶ در خصوص اهداف حق بر آموزش آمده که آموزش باید از جمله در راستای توسعه فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح باشد.

به مرور زمان، در اثر تحولات مختلف بین‌المللی، حق بر صلح به‌عنوان یکی از مصادیق حقوق همبستگی^۱ مطرح شد و اکنون در نظام بین‌الملل حقوق بشر، صلح یکی از موضوعات اصلی و مهم تلقی شده و نهادهای حمایت از حقوق بشر بر این امر اصرار می‌ورزند که این حق مسلم آدمی است که بتواند در فضای آکنده از صلح و آرامش زندگی کند و به بارور کردن استعدادهای خود در زمینه‌های مختلف بپردازد. افزایش وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر در کنار خطرات جدی ناشی از وجود تسلیحات پیشرفته و مخرب در جهان امروز، ضرورت طرح موضوع حق بر صلح را به‌عنوان یکی از مصادیق حقوق همبستگی که مستلزم تلاش‌های همگانی در سطح جهانی است، دوچندان کرده است.

با بررسی اسناد حقوق بین‌الملل می‌توان به این نتیجه دست یافت که مطرح شدن صلح به‌عنوان یک حق بشری با تحول معنایی صلح از صلح منفی به صلح مثبت همزمان بوده است و اساساً نگاه حقوق بشری به صلح، یکی از مؤلفه‌ها و ارکان صلح مثبت است. در دائره‌المعارف حقوق بشر نیز این نکته مورد تأیید قرار گرفته است: «با نگاهی به اسناد مرتبط می‌توان پیشینه تغییر جهت ملل متحد به سوی مفهوم صلح مثبت به‌عنوان یک حق بشری را دنبال کرد. قطع‌نامه بنیادهای صلح^۲ که توسط مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۴۹ و در آغاز جنگ سرد تصویب شد، بر این نکته تأکید دارد که به هدف دستیابی به صلح دوام‌دار، ملت‌ها باید از «از تهدید یا استفاده از زور، از هر نوع تهدید یا عمل که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم مقصود از آن آسیب زدن به آزادی، استقلال یا تمامیت دولت دیگر است، اجتناب کنند» و «آن‌ها باید در جهت دستیابی به نظارت بین‌المللی مؤثر بر سلاح‌های مرسوم و ممنوعیت سلاح‌های اتمی همکاری کنند.» در این عبارات، صلح اساساً به معنای نبود و متضاد جنگ در نظر گرفته شده است. هرچند حدود دو دهه بعد در سال ۱۹۶۸ در کنفرانس حقوق بشر در تهران، اعلامیه کنفرانس متضمن این نکته است که مفهوم صلح به مفهوم جامع‌تر متحول شده است. در این اعلامیه به پذیرش این نکته دعوت شده است که صلح، آرمان بشریت بوده و صلح و عدالت، شرط لازم تحقق کامل حقوق بشری و آزادی‌های بنیادین است. وابستگی کاملاً دوسویه میان صلح و حقوق بشر و ضرورت فضای صلح‌آمیز برای شکوفایی حقوق بشر، از جمله نکاتی است که در اعلامیه ملل متحد در مورد آماده‌سازی جوامع برای زندگی صلح‌آمیز^۳ مصوب مجمع عمومی ملل متحد در

1. Solidarity Rights.
2. Essentials of Peace.
3. Declaration on the Preparation of Societies for Life in Peace.

سال ۱۹۷۸ بیان شده است. این اعلامیه تأکید داشت که برای ایجاد و حفظ فضای صلح‌آمیز دوام‌دار، دولت‌ها باید چند اصلی بنیادین را رعایت کنند. این اصول از جمله شامل به رسمیت شناختن حق ذاتی هر ملت و هر فرد برای زندگی در صلح می‌شد. بالاخره، در ادامه این مسیر سال ۱۹۸۴، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اعلامیه حق مردم نسبت به صلح را تصویب کرد.^۱ (Lewis, 2001: 825).

از نیمه دهه هفتاد تا کنون، اسناد متعدد غیر الزام‌آور در قالب اعلامیه و قطع‌نامه در مورد حق بر صلح تدوین و تصویب شده است. در این میان، مهم‌ترین و جامع‌ترین سند در این خصوص، اعلامیه حق مردم نسبت به صلح^۱ مصوب مجمع عمومی سال ۱۹۸۴ است. در این قطع‌نامه بیان شده است که اراده و آلمان مردم بر محور جنگ از حیات نوع بشر و برتر از آن، دفع یک فاجعه هسته‌ای در سراسر دنیاست. در این قطع‌نامه حیات بدون جنگ به‌عنوان پیش‌شرطی برای رفاه مادی، توسعه و پیشرفت کشورها و اجرای کامل حقوق و آزادی‌های بنیادین بشری اعلام شده است. در سند مذکور به صراحت بیان شده است که صلح پایدار، شرط اولیه حفظ تمدن انسانی و نجات نوع بشر است. مجمع عمومی در این قطع‌نامه حفظ حیات همراه با صلح را حق مقدسی برای مردم و وظیفه مقدسی برای دولت‌ها می‌داند. در بند ۳ این اعلامیه بیان شده است که تضمین اجرای حق مردم بر صلح، نیازمند آن است که خط‌مشی‌های هر دولت در راستای حذف تهدید به جنگ، خصوصاً جنگ هسته‌ای، ترک استفاده از زور در روابط بین‌المللی و حل و فصل اختلافات بین‌المللی به شیوه‌های مسالمت‌آمیز بر اساس منشور ملل متحد، هدایت شود. در این قطع‌نامه در اجرای حق مردم بر صلح از طریق اتخاذ تدابیر مقتضی، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، به همه کشورها و سازمان‌های بین‌المللی توسل جسته شده است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

در سال ۲۰۰۶، با تأسیس شورای حقوق بشر، فعالیت‌ها در خصوص حق بر صلح به این شورا منتقل شده و شورای برای پیگیری فعالیت‌های مربوط به صلح یک کمیته مشورتی تأسیس کرده است. این کمیته بر آن است که صلح باید هم به معنای نبود خشونت منظم در داخل کشورها و میان کشورها و هم متضمن حمایت گسترده و مؤثر از حقوق بشر، برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی و ابراز آزادانه و گسترده ارزش‌های متنوع فرهنگی بدون تبعیض و موانع باشد. کمیته در پیش‌نویس، بر استانداردهای مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی به‌عنوان استانداردهای اصلی (عناصر صلح منفی، نبود خشونت) تمرکز نموده در عین حال مشتمل بر استانداردهایی در زمینه آموزش صلح، توسعه، محیط‌زیست، قربانیان و گروه‌های آسیب‌پذیر به‌عنوان عناصر صلح مثبت است.

1. Declaration on the Right of Peoples to Peace.

انواع مختلف تأثیر گذاری حقوق بشر و صلح

تأثیر متقابل حقوق بشر و صلح پایدار را می‌توان از سه زاویه مورد بحث قرار داد: (۱) از نظر تاریخی وقوع جنگ‌های ویرانگر و ارتکاب فجایع گسترده، زمینه‌ساز طرح مفهوم حقوق بشر بوده است. (۲) جنگ و منازعات مسلحانه، آماده‌ترین فرصت برای نقض گسترده حقوق بشر است. (۳) نهادینه شدن حقوق بشر، پیش‌نیاز حتمی برقراری صلح پایدار است. در ادامه، این سه نکته به ترتیب بررسی خواهد شد.

الف. جنگ و جنایت به مثابه بستر تاریخی طرح مفهوم حقوق بشر

سابقه حقوق بشر به‌عنوان یک اندیشه منسجم فلسفی-اخلاقی، به قرن هفدهم میلادی برمی‌گردد که در ضمن نظریه قرارداد داد اجتماعی، مفهوم حقوق طبیعی توسط برخی از فیلسوفان و اندیشمندان مطرح شد. به دلیل این‌که تمام نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی، رضایت مردم را منبع اصلی قدرت سیاسی می‌دانستند، در قالب نظریه قرارداد اجتماعی، رشته پیوند میان حکومت و خدا که قبل از آن مبنای مشروعیت قدرت سیاسی بود، از هم گسسته شد. بررسی آثار نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی نشان می‌دهد که تجربه جنگ و جنایات از یک‌سو و تلاش برای برقراری صلح و آرامش از سوی دیگر، زمینه‌ساز طرح مفهوم حقوق طبیعی شده است؛ به‌عنوان مثال: جان لاک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی، هدف افراد انسانی از انصراف از آزادی طبیعی، تن دادن به جامعه مدنی و تحمل زندگی در سیطره حکومت را امید به زندگی عاری از خطر و صلح‌آمیز می‌داند. به گفته لاک «از آن‌جا که تمام انسان‌ها ذاتاً آزاد، برابر و مستقل هستند، هیچ‌کس را نمی‌توان بدون رضایت قلبی از این شرایط خارج و او را تابع قدرت سیاسی فردی دیگر کرد. تنها در یک صورت است که انسان از آزادی طبیعی خود دست کشیده و تعهدات جامعه مدنی را بر عهده می‌گیرد و آن‌هم توافق با دیگر انسان‌ها به‌منظور تشکیل جامعه‌ای است که در آن زندگی راحت، عاری از خطر و صلح‌آمیز داشته باشند.» (Locke, 1975: 150).

بنیاد اندیشه

ناسی ۱۳۹۴

استفاده از حقوق بشر برای مخالفت نظری و مقابله عملی با جنایاتی که عمدتاً در زمان جنگ اتفاق می‌افتد، به اندازه‌ای آشکار است که یکی از نویسندگان از این‌که در چند دهه اول قرن بیستم از این زبان و گفتمان به‌عنوان ابزار مبارزه با فجایع و جنایات ارتكابی استفاده نشده است، ابراز تعجب کرده و می‌نویسد: «یکی از رازهای بزرگ چهل سال نخست قرن بیستم، این است که چرا روشنفکران اروپایی، سیاستمداران و شخصیت‌های برجسته در خصوص مسائل و حوادث مرتبط با حقوق بشر عملاً سکوت اختیار کردند. حتی پس از اخراج اجباری یهودیان از مشاغل خود و فرستادن آن‌ها

به اردوگاه‌های کار اجباری، حتی آنگاه که نخست کولاک‌ها (کشاورزان زمین‌دار روس) و سپس بلشویک‌های کهنه‌کار و بعدها میلیون‌ها شهروند بی‌گناه در شوروی از بین رفتند، هم‌چنان مفهوم حمایت از حقوق بشر در جامعه ملل، نشریات آکادمیک یا مطبوعات عمومی مطرح نشد. (رابرتسون، ۱۳۹۴).

یکی از علت‌های مستقیم احیای دوباره مفهوم حقوق طبیعی، گسترش آگاهی مردم از بی‌رحمی‌های نازی‌ها در جریان جنگ جهانی دوم بود. در آن مقطع تاریخی به نظر رسید که زبان حقوق طبیعی و حقوق بشر بهتر می‌تواند توصیف مناسب از ماهیت شرور نازیسم و فاشیسم ارائه دهد و لذا آثار باقی‌مانده از اندیشه حقوق طبیعی - که به عللی تضعیف شده بود - در قالب «حقوق بشر» مجدداً احیا شد. «واکنش در برابر فجایع ارتکاب‌یافته در جنگ جهانی دوم و به مقیاس کم‌تر جنگ جهانی اول بود که زمینه‌ساز تأسیس سازمان ملل متحد و شکل‌گیری جنبش حقوق بشر معاصر شد. این نکته‌ای است که صریحاً در مقدمه منشور ملل متحد بیان شده است.» (Lewis, 2001: 938).

در اعلامیه جهانی حقوق بشر که خود نتیجه مستقیم جنگ جهانی دوم است نیز با این عبارت که «عدم شناسایی و تحقیر حقوق انسان به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که وجدان بشریت را جریحه‌دار ساخته است» به این نکته اشاره شده است که حوادث دردناک به وقوع پیوسته در جریان جنگ جهانی باعث شده چنین سند جهانی تدوین و تصویب شود. «با این‌که این اعلامیه نخستین متن نوین حقوق بشر بود که با نثر خشک و بی‌روح کمیته سازمان ملل نگاشته می‌شد؛ اما در مقدمه منشور رگه‌هایی از خشم کاملاً به چشم می‌خورد. پس از اشاره بسیار مختصر به قوانین طبیعی و در همین چارچوب به شأن ذاتی و حقوق مسلم و هم‌چنین استفاده از جایگزینی مناسب عبارت خانواده بشر به جای مرد - که عبارتی است عاری از تبعیض جنسیتی است - این نکته به‌عنوان دلیلی منطقی ذکر می‌شود که تنفر از حقوق بشر به «رفتارهای سبعانه منجر می‌شود که وجدان بشریت را زیر پا گذاشته است» و از همین روست که حقوق بشر «باید مورد حمایت حکومت قانون قرار گیرد» تا بدین ترتیب از نیاز به شورش علیه استبداد و خودکامگی جلوگیری شود. برای اعضای کمیته تهیه‌کننده پیش‌نویس و سخنرانان شرکت‌کننده در مباحثات مجمع عمومی، قتل عام یهودیان سودمداران‌ترین توجیه برای حقوق بشر را فراهم می‌آورد؛ چرا که تنها جایگزین حقوق بشر، جنگ است.» (رابرتسون، ۱۳۹۴)؛ بنابراین، می‌توان گفت شکل‌گیری حقوق بشر، هم به‌عنوان یک اندیشه و هم به‌عنوان یک نظام حقوقی، متأثر از جنگ و تجربه‌های تلخ دوران جنگ شکل گرفته است.

ب. جنگ به عنوان آماده‌ترین بستر نقض حقوق بشر

صلح هم در گذشته و هم اکنون برای توسعه حقوق بشر و بهره‌مندی جمعیت جهان از حقوق بشری‌شان، یک شرط لازم تلقی می‌شود. در شرایط صلح‌آمیز است که انسان‌ها می‌توانند از حقوق بشری خود بهره‌مند شوند. از جمله اسناد حقوق بشری در اعلامیه کنفرانس حقوق بشر در تهران در سال ۱۹۶۸، این نکته به صراحت بیان شده است که صلح، آرمان بشریت بوده و صلح، شرط لازم تحقق کامل حقوق بشری و آزادی‌های بنیادین است. در اعلامیه حق مردم نسبت به صلح مصوب مجمع عمومی سال ۱۹۸۴ نیز حیات بدون جنگ به عنوان پیش‌شرطی برای رفاه مادی، توسعه و پیشرفت کشورها و اجرای کامل حقوق و آزادی‌های بنیادین بشری اعلام گردیده است. این نکته‌ای است که چند دهه بعد حتی در عنوان یک قطع‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد به کار رفته است. در قطع‌نامه «ترویج صلح به عنوان یک الزام اساسی بهره‌مندی همه از حقوق بشر»^۱ که در سال ۲۰۰۷ به تصویب رسید، ضمن اشاره به این که زندگی بدون جنگ، پیش‌شرط اولیه رفاه مادی، توسعه و پیشرفت کشورها و تحقق کامل حق‌ها و آزادی‌های اساسی بشری است، بر این نکته صراحتاً تأکید شده است که «صلح، یک الزام حیاتی برای ترویج و حمایت از حقوق بشر برای همه است».

برعکس نقش مثبت صلح در برخورداری انسان از حقوق بشری‌شان، بیش‌ترین نقض حقوق بشر در زمان جنگ، گسترش خشونت و شورش صورت می‌گیرد. با استناد به حوادث مختلف در دهه‌های اخیر تاریخ جهان نیز می‌توان این ادعا را ثابت کرد و این مطلبی است که در دائره‌المعارف حقوق بشر نیز به آن تصریح شده است. بر اساس نوشته نویسنده‌گان این دانش‌نامه، «علی‌رغم تلاش‌هایی که به هدف کاهش پیامدهای ناگوار ناشی از جنگ بر افراد بی‌گناه از سوی سازمان ملل متحد صورت گرفته است، حقوق بشر هم‌چنان اولین قربانی و نتیجه ناگوار جنگ‌ها است. جنگ‌های چریکی در اواخر قرن بیستم به صورت خاص باعث شد که آسیب جدی به آرمان حقوق بشر وارد شود. زمانی که تفکیک چریک‌ها از غیر نظامیان آسان نباشد، سربازان خسته، کم آموزش یافته و یا بی‌رحم به راحتی غیر نظامیان را همراه با چریک هدف قرار می‌دهند. جنگ‌های چریکی در کشورهای مختلف از جمله کلمبیا، پرو و سودان شاهد این نوع از نقض حقوق بشر بوده است.» (Lcwis, 2001: 938-40).

این نکته که انسانیت‌زدایی، نادیده گرفتن کرامت انسانی و فرسایش هویت اخلاقی به خصوص در دوره‌های غیر صلح‌آمیز مانند جنگ‌ها، انقلاب‌ها و آشوب‌ها چگونه در طول قرن بیستم منجر به نقض گسترده حقوق بشر شده است، به صورت رسا و گویا در کتاب «انسانیت؛ تاریخ اخلاقی سده بیستم» به

1. Promotion of Peace as a Vital Requirement for Enjoyment of Human Rights by All.

تصویر کشیده شده است. نویسندهٔ این کتاب علاوه بر ماجراهای دو جنگ جهانی، انقلاب کمونیستی چین، سرکوب و محاکمهٔ نمایشی استالین، به حوادث خونین روآندا و یوگسلاوی سابق نیز پرداخته است. در این کتاب به خوبی توضیح داده شده است که چگونه انسانیت‌زدایی و تبلیغ گسترده‌ای نفرت از سوی حاکمان، اذهان مردم را برای ارتکاب نسل‌کشی آماده کرد. «نسل‌کشی در روآندا تنها فوران خودجوش قبیله‌ای نبود؛ بلکه کسانی آن را برنامه‌ریزی کرده بودند که سودای حفظ قدرت داشتند. دولت دست به نفرت‌پراکنی طولانی و سازمان‌یافته علیه توتسی‌ها زده بود.» (گلاور، ۱۳۹۲: ۲۱۴). در فصل مربوط به یوگسلاوی سابق توضیح داده شده است که چگونه ماریچ نفرت، ترس متقابل از سلطهٔ دیگری و تبلیغات مملو از نفرت‌پراکنی رهبران قدرت‌طلب، زمینه‌ساز جنایات هولناک در منطقهٔ بالکان شد. «در یوگسلاوی سابق، اکثر مردم خواستار درگیری قومی نبودند. ۴۰ درصد خانواده‌ها به لحاظ قومی ترکیبی بودند؛ ولی به نظر می‌رسید واحدهای قومی ملی تنها حفاظ در برابر تهدید گروه‌های دیگر هستند.

برخی کشورهای تک‌گرا و برخی دیگر قبیله‌گرا هستند. کشورهای تک‌گرا مردمانی با ویژگی‌های از قبیل قومیت یا ادیان مختلف را در خود جای می‌دهند و همهٔ آن‌ها را شهروندانی برابر می‌دانند. کشورهای قبیله‌ای، کشوری با یک قوم یا ملت است که دین یا قومیت واحدی دارند... کشور قبیله‌ای اگر دارای مرزهای مشخص باشد و تنها اعضای قبیله در آن ساکن باشند، خطری ایجاد نمی‌کند؛ ولی اکثر سرزمین‌ها دارای اقلیت دینی یا قومی هستند. کشورهای قبیله‌ای تهدید یا توهینی برای اقلیت‌هایی است که عضو قبیله نیستند.» (گلاور، ۱۳۹۲: ۲۳۳). همین نگاه قبیله‌ای و ضد حقوق بشری حاکمان و رهبران سیاسی و نظامی به مردم تحت سلطهٔ‌شان بود که بسترهای منازعات دههٔ ۱۹۹۰ در منطقهٔ بالکان را فراهم کرد و زمینه‌ساز آن همه قساوت شد.

ج. نهادینه شدن حقوق بشر؛ راهی رسیدن به صلح پایدار

نوع دیگری از تأثیرگذاری متقابل حقوق بشر و صلح، در قالب نقش مثبت نهادینه‌سازی حقوق بشر برای رسیدن به صلح مثبت، دوام‌دار و پایدار قابل تصور است. تأثیرگذاری مثبت حقوق بشر برای زمینه‌سازی صلح دوام‌دار و برعکس تأثیر منفی نقض حقوق بشر بر افزایش احتمال جنگ و منازعات خشونت‌آمیز نکته‌ای است که در برخی از اسناد بین‌الملل حقوق بشر به صراحت یا اشاره به آن پرداخته شده است؛ چنان‌که در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز اشاره شده است: «ضرورت تأسیس نظام حقوق بشر، بر اساس دو مبنا قابل توجیه است: مبنای اول عبارت است از کاستن از رنج انسان؛ به این معنا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق انسان‌ها، سبب اعمال وحشیانه‌ای می‌گردد که باعث

جریمه‌دار شدن وجدان انسانی می‌شود. بی‌احترامی به کرامت انسانی و عدم رعایت حقوق انسان‌ها، زمینه‌ساز جنگ می‌شود و کشتار، تجاوز، تصفیه نژادی، فقر و آوارگی، بخشی از رنج‌هایی است که جنگ به وجود می‌آورد؛ بنابراین، باید از حقوق انسانی با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به‌عنوان آخرین علاج و چاره، به قیام بر ضد ظلم، استبداد و بی‌عدالتی مجبور نگردد و رنج‌های بیش‌تر به وجود نیاید. یکی دیگر از مبانی توجیهی تأسیس نظام بین‌الملل حقوق بشر، رسیدن به آرمان‌های بزرگ بشری از جمله صلح است؛ بدین معنا که شناسایی کرامت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و انتقال‌ناپذیر آنان، اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد و برای رسیدن به جهانی پر از آزادی، صلح و عدالت راهی جز احترام به انسانیت و کرامت همه انسان‌ها و رعایت حقوق برابر و انتقال‌ناپذیر انسان‌ها وجود ندارد. ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده، آزاد و از ترس و فقر رها باشند، جز از راه احترام به کرامت ذاتی و رعایت حقوق و آزادی‌های بنیادین همه انسان‌ها میسر نیست.» (حیدری، ۱۳۹۶: ۳۳). وابستگی کاملاً دوسویه میان صلح و حقوق بشر و ضرورت فضای صلح‌آمیز برای شکوفایی حقوق بشر، از جمله نکاتی است که در اعلامیه ملل متحد در مورد آماده‌سازی جوامع برای زندگی صلح‌آمیز مصوب مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۷۸ بیان شده است.

از دهه آخر قرن بیستم به بعد، که جنگ سرد به پایان رسید و توجهات بیش‌تر به سمت صلح مثبت چرخیده بود، ارکان سازمان ملل متحد، از جمله شورای امنیت و مجمع عمومی، به مناسبت‌های مختلف بر نقش مثبت احترام و رعایت حقوق بشر در بسترسازی برای صلح و ثبات اشاره کرده‌اند. اولین باری که شورای امنیت بر پیشبرد رعایت حقوق بشر به‌صورت یک مجموعه از طریق نظارت بین‌المللی مناسب تأکید کرده و آن را گامی اساسی برای اعاده اعتماد میان طرفین و نهادینه‌سازی صلح پایدار تلقی می‌کند، به سال ۱۹۹۵ و در قضا به درگیری‌های یوگسلاوی سابق برمی‌گردد (شورای امنیت، ۱۹۹۵). دو سال بعد، رئیس شورای امنیت در اظهارات خود به تلاش دولت‌های آفریقایی در جهت دموکراتیزه شدن، اصلاحات اقتصادی و اجتناب از حمایت از حقوق بشر اشاره کرده و این اقدامات را در راستای نیل به ثبات سیاسی، صلح پایدار و توسعه سیاسی و اجتماعی ارزیابی کرد (شورای امنیت، ۱۹۹۷). در سال ۱۹۹۹، رئیس شورای امنیت طی اظهارات خود، نگرانی اساسی خویش را از تبعات انسانی درگیری میان مردم آنگولا ابراز داشته و در پایان بر همکاری با فعالیت‌های حقوق بشری را در استقرار بنیادین صلح پایدار و آشتی ملی مؤثر تلقی کرد (شورای امنیت، ۱۹۹۹). در آستانه قرن ۲۱، مجمع عمومی ملل متحد نیز به این نکته پرداخت که ارتقا و حمایت از حقوق بشر برای پایداری فرایند بازسازی و آشتی ملی در رواندا ضروری بوده و از اراده دولت رواندا جهت ارتقا و حمایت از حقوق

بشر و حذف بی‌کیفری و فرهنگ معافیت در راستای حفظ صلح و ثبات و افزایش وحدت و آشتی ملی استقبال کرد (مجمع عمومی، ۱۹۹۹).

نکته قابل توجه دیگر این‌که از ابتدای قرن بیستم، در ادبیات نهادهای حقوق بشری خارج از چارچوب ملل متحد نیز بر رابطه دوسویه حقوق بشر و صلح، مخصوصاً نقش نهادینه‌سازی حقوق بشر بر شکل‌گیری و پایداری صلح، نیز تأکید صورت می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال: عفو بین‌الملل^۱ در سال ۲۰۰۲ با برشمردن موارد نقض حقوق بشر یادآور می‌شود که هیچ صلح و آتش‌بسی نمی‌تواند پایدار بماند؛ مگر این‌که بنای آن بر رعایت حقوق بشری همگان استوار باشد. این نهاد غیر دولتی حقوق بشری در گزارشی به تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌هایی اشاره داشت که آتش‌جنگ چندساله سودان را برافروخته بود. متعاقب همین گزارش، قائم‌مقام مدیر اجرایی عفو بین‌الملل اعلان داشت: صلحی پایدار نخواهد بود مگر این‌که حقوق بشر، جزء کاملی از گفت‌وگوهای جاری و موافقت‌نامه‌های حاصل شده را تشکیل دهد (وکیل، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

در اواخر قرن بیستم و اول قرن بیست و یکم، توجه بیش‌تر به صلح مثبت باعث شد که اصطلاح فرهنگ صلح^۲ در ادبیات ملل متحد بیش‌تر مطرح شود و این اصطلاحی است که مؤلفه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده آن ارتباط نزدیکی با ارزش‌های حقوق بشری دارد. هدف فرهنگ صلح، پایبندی به گذار از فرهنگ جنگ، خشونت، تحمیل و تبعیض به سوی فرهنگ عدم خشونت، گفت‌وگو، مدارا و همبستگی است. فرهنگ صلح اساساً با پیش‌گیری غیر خشونت‌آمیز از درگیری و حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات ارتباط دارد. فرهنگ صلح، شامل ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها و رفتارهایی است که بیانگر و الهام‌بخش اعمال افراد در مشارکت متقابل اجتماعی، بر مبنای اصول آزادی، عدالت، دموکراسی، رعایت حقوق همه، دگرپذیری، همبستگی، نفی خشونت، تلاش برای پیش‌گیری از جنگ و حل مشکلات از طریق گفت‌وگو و مذاکره و مشارکت کامل افراد در فرایند توسعه جوامع است (وکیل، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۸۷). زمینه‌های عمده فرهنگ صلح عبارت است از: آموزش، منع تبعیض و تکثرگرایی فرهنگی (UNESCO, 1999, 3-18).

مجمع عمومی در ده سپتامبر ۱۹۹۹، در پنجاه و سومین اجلاس خود، ضمن نام‌گذاری سال ۲۰۰۰ به نام سال بین‌المللی فرهنگ صلح، اعلامیه و برنامه عمل فرهنگ صلح^۳ را تصویب کرد. در مقدمه این سند بیان شده است: «صلح فقط نبود جنگ نیست؛ بلکه یک روند مثبت و پویا و مشارکتی است

1. Amnesty International.

2. Culture of Peace.

3. The Declaration and Programme of Action on a Culture of Peace.

که گفت‌وگو را تشویق می‌کند و حل و فصل درگیری‌ها را از طریق مسالمت‌آمیز با تفاهم و همکاری متقابل امکان‌پذیر می‌سازد.» به موجب بند ۱ اعلامیه، فرهنگ صلح را می‌توان به مثابه استقرار ارزش‌ها، نگرش‌ها، سنت‌ها، روش‌های رفتاری و شیوه‌های زندگی طبق اصول ذیل تعریف کرد: الف) احترام به حیات، رد خشونت و ترویج عدم خشونت، از طریق آموزش، گفت‌وگو و همکاری... پ) احترام کامل به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و ترویج آن‌ها... ر) رعایت و ترویج حقوق انسان‌ها در زمینه آزادی بیان، اعتقادات و اطلاعات. بند ۳ اعلامیه بیان می‌کند که توسعه کامل فرهنگ صلح به موارد مختلف وابسته است و از جمله به ترویج دموکراسی، توسعه و احترام جهانی به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و نظارت بر اجرای آن‌ها، حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان و حمایت از حقوق کودکان، حذف تمام اشکال نژادپرستی و تبعیض نژادی و نابردباری مرتبط با آن‌ها اشاره می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان در پایان این بخش بیان داشت که «رعایت حقوق بشر برای حفظ صلح و پیش‌گیری از تعارضات لازم و ضروری است. بدون تردید، در جوامعی که فرصت‌های برابر برای زندگی وجود ندارند و با برخی از گروه‌های اجتماع رفتار غیر منصفانه صورت می‌گیرد، زمینه برای تعارضات داخلی فراهم است. در مقابل، در جامعه‌ای که حقوق بشر با حسن نیت به‌طور کامل رعایت می‌شوند، جامعه‌ای که روح حقوق بشر در کالبد آن دمیده شده است و جامعه‌ای که در آن فرهنگ حقوق بشر وجود دارد، احتمال بروز تعارضات و درگیری‌ها بسیار کم‌تر است.» (طلایی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

جمع‌بندی

الف. چنان‌که بیان شد، با گذشت زمان، مفهوم صلح به لحاظ ماهوی متحول شده و نگاه امروزی به ماهیت صلح نگاهی متفاوت از گذشته است. در این دیدگاه، مبارزه با جنگ در صورتی کارساز خواهد بود و صلح واقعی را به ارمغان خواهد آورد که همراه با مبارزه با علت‌ها و زمینه‌های بروز خشونت باشد. بر اساس این دیدگاه، به‌عنوان پیش‌نیاز تأمین صلح پایدار، لازم است با فقر، گرسنگی، تبعیض، نقض فاحش حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین بشری، انواع خشونت ساختاری و فرهنگی توجه شده و با این پدیده‌ها مقابله شود. به عبارت دیگر، صلح مثبت یا «صلح حداکثری» زمانی حاصل می‌شود که علاوه بر فقدان مخاصمه، موازین حقوق بشر و قواعد دموکراسی نیز رعایت شود. «در هر جامعه‌ای، دموکراسی و حکومت قانون، ضامن پایداری صلح و بقای سیستمی است که برای حفظ ارزش‌های مشترک اجتماعی و در نتیجه استقرار و تداوم صلح بر آن جامعه حاکم شده است.» (فلسفی، ۱۳۹۴: ۱۱۹). اصل کلی حاکمیت قانون که پایه‌گذار صلح پایدار اجتماعی است، خود متضمن اصول جزئی

است یکی از آنها، اعمال بلاواسطه حقوق بنیادین است (فلسفی، ۱۳۹۴: ۴۱)؛ بنابراین، در صورتی که حاکمیت قانون تضعیف شده و حقوق بنیادین انسان بی‌اهمیت تلقی شود، امید به برقراری صلح دوام‌دار و پایدار، سرابی بیش نخواهد بود.

ب. چنان‌که از «باروخ اسپینوزا» نقل شده است، صلح فضیلتی است که از عمق جان مایه می‌گیرد و نمی‌توان آرمان صلح را بدون ارزش‌های حامی صلح و نهادینه‌سازی حقوق بشر در عمق جان مردم، محقق و عملی ساخت. در مقدمه اساس‌نامه سازمان بین‌المللی کار که به‌عنوان یکی از اولین نهادهای بین‌الملل حقوق بشری یک قرن قبل تأسیس شد، گفته شده است که «صلح ماندگار صرفاً بر اساس عدالت اجتماعی قابل تحقق است.» بدون شک، عدالت اجتماعی در قرن بیست و یک، مستلزم شناسایی و نهادینه‌سازی حقوق بشر به‌صورت کامل از جمله رفع تبعیض نژادی و قومی، ارائه فرصت‌های برابر برای همه شهروندان و شناسایی و رعایت حقوق برابر زنان است و بنابراین برای رسیدن به صلح ماندگار هر راهی جز تلاش در راستای نهادینه‌سازی حقوق بشر در جامعه و تحقق عدالت اجتماعی در میان همه شهروندان، بیراهه خواهد بود.

ج. با توجه به نکاتی که بیان شد، می‌توان به سادگی پیش‌بینی کرد که در شرایط کنونی افغانستان که بعد از سال‌ها جنگ گروه‌های مختلف تروریستی با حکومت مرکزی و تحمیل قربانیان بی‌شمار اکنون که در اثر تغییر سیاست قدرت‌های جهانی، برای برقراری هرچه زودتر صلح اعمال فشار می‌شود، اگر رهبران سیاسی در مورد صلح ساده‌اندیشی کنند و بخواهند انعقاد موافق‌نامه صلح بدون اجرای عدالت، احقاق حقوق قربانیان و تضمین حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین شهروندی حاصل شود، چنین تلاش‌هایی حتی اگر به‌صورت سطحی، موقتی و ظاهری موفق بشود، نتیجه‌ای جز آتش‌بس گذرا و قطع موقت جنگ نخواهد داشت. اگر امکان‌گذار به‌سوی صلح پایدار و ماندگار برای جوامعی مانند افغانستان وجود داشته باشد، یقیناً از مسیر تلاش برای نهادینه‌سازی حقوق بشر، اجرای عدالت انتقالی و مبارزه به فرهنگ معافیت می‌گذرد. در غیر آن، حتی انعقاد پیمان مصالحه و برقراری صلح، پیامدی جز آتش‌بس موقت و آرامش مقطعی اما بسترهای آماده برای شروع خشونت‌های دیگر در آینده نخواهد داشت.

منابع

۱. امینی نیا، عاطفه (۱۳۹۰)، حق بر صلح و عملکرد سازمان ملل متحد، در: حق بر صلح عادلانه، به اهتمام نادر ساعد، تهران، دبیرخانه کنفرانس ائتلاف برای صلح عادلانه، چاپ دوم.
۲. توحیدی، احمدرضا (۱۳۸۰)، حق صلح و حق محیطزیست در پرتو حقوق همبستگی و حقوق بین الملل، در: مجموعه مقالات همایش بین المللی حقوق بشر و گفت و گوی تمدن ها، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۳. حقیقت، صادق (۱۳۸۹)، صلح جهانی، مقایسه‌ای بین مبنای کانتی و دیدگاه اسلامی، فرهیختگان، ۲۶ و ۲۹/۲/۱۳۸۹.
۴. حیدری، مختارحسین (۱۳۹۶)، حقوق بشر، کابل، نشر واژه.
۵. شفیعی، نوذر (۱۳۸۹)، تحول در مفهوم صلح، <http://drshafie.blogfa.com/post/93>.
۶. طالبی، فرهاد و فرازانه پورسعید (۱۳۹۲)، «تأثیر متقابل حقوق بشر و صلح بر یکدیگر»، قم، دانشگاه مفید، دو ماهنامه حقوق بشر، دوره ۸، شماره ۱.
۷. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۷۵)، «جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر»، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، انتشارات دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۸.
۸. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۴)، صلح جاویدان و حاکمیت قانون، تهران، فرهنگ نشر نو.
۹. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۶)، حقوق بشر در جهان معاصر: درآمدی بر مباحث نظری؛ مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران، نشر نگاه معاصر.
۱۰. گلایور، جان‌اتان (۱۳۹۲)، انسانیت؛ تاریخ اخلاقی سده بیستم، ترجمه افشین خاک‌باز، تهران، نشر آگه.
۱۱. مهرپور، حسین (۱۳۷۷)، نظام بین الملل حقوق بشر، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۲. وکیل، امیر ساعد (۱۳۸۳)، حقوق بشر، صلح و امنیت بین المللی، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
13. Lewis, James R, Skutsch, Carl, (2001) The human rights encyclopedia, New York: M.E. Sharpe, INC.
14. Locke, John, (1975), Two Treatises of Government, Cambridge: Cambridge University press.
15. UNESCO, (1999) Global Movement for Culture of Peace and Non-violence, Paris, UNESCO Publishing.
16. Declaration on the Preparation of Societies for Life in Peace (1978), A/RES/33/73.
17. Declaration on the Right of Peoples to Peace, (1984) Approved A/RES/39/11.
18. Essentials of Peace (1949), A/RES/4/290.
19. Progress report of the Human Rights Council Advisory Committee on the right of peoples to peace, (2012) A/HRC/17/39.
20. Promotion of Peace as a Vital Requirement for Enjoyment of Human Rights by All, (2007), A/RES/60/163.
21. The Declaration and Programme of Action on a Culture of Peace (1999), A/RES/51/101.
22. UNESCO, (1971) Human Rights: comments and interpretations, New York: Columbia University Press, 1971.
23. S/RES/982, 31, March 1995.
24. S/PRST/1997/46, 25, September 1997.
25. S/PRST/1996/14, 29 March 1996.
26. S/PRST/1999/3, 21, January 1999.
27. A/RES/54/188, 17 December 1999.
28. <https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000114040>.